

## نقد سندیت نسب و القاب ملک محمود کیانی سیستانی

### ناصر چاری

دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

chari.naser0484@gmail.com

### فیض الله بوشاسب گوشه

دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (نویسنده مسئول)

f.boushasb@yahoo.com

### محمد کریم یوسف جمالی

استاد گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

### سهیلا ترابی فارسانی

دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ سال ۱۷ شماره ۶۷ - صفحه ۳۱۰-۲۹۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۲۸

### چکیده

ملک محمود سیستانی (کیانی)، یکی از ملک زادگان سیستان است که از پی سلطه محمود قلجایی بر اصفهان، در ۱۱۳۵ ق. ۱۷۲۲ م. بر مشهد دست یافت. او جهت کسب مشروعیت، ریشه خاندان خود را با انتساب به صفاریان و از طریق آنان به ساسانیان و سپس با سلسله نسب آنان به کیانیان باستانی و اسطوره ای می رساند؛ ادعایی که در آن عصر تقریباً مقبول واقع شد. پژوهش حاضر به نقد سندیت این ادعا و نیز مشخص کردن تاریخ اطلاق عنوان «ملک» به این خاندان اختصاص دارد. سوال تحقیق اینگونه ارائه شده است که: عوامل و دلایل انتساب ملک محمود سیستانی به ساسانیان و کیانیان چه بود؟ و در پاسخ به آن، این فرضیه بیان شده است که ریشه های اسطوره ای یا تاریخی حضور پادشاهان کیانی و قهرمانان شاهنامه در منطقه سیستان و وجود منابع تاریخی در تایید این مساله باعث پرورش چنین اندیشه ای شده است. یافته های پژوهش که مبتنی بر توصیف و تحلیل داده ها و کاربست روش تحقیق تاریخی می باشد، حاکی از آن است که شجره این خاندان در طول سالیان به وسیله منابع مختلف تاریخی پشتیبانی و بعضاً مورد تردید قرار می گرفته است. توجه به عدم انتساب ساسانیان به کیانیان بر اساس منابع پس از صفویه روشن می سازد که این ادعا تا انتساب به ساسانیان قابل بحث و بررسی است.

واژگان کلیدی: ملک محمود سیستانی، مشروعیت طلبی، ملک، کیانی، سیستان

#### مقدمه

در تاریخ کشور ما مشروعیت را اساس حاکمیت می دانند که همزمان به دو موضوع متقابل اشاره دارد، یکی ایجاد حق حکومت برای حاکمان و دیگری شناسایی و پذیرش این حق از سوی حکومت شوندگان. مشروعیت می تواند قدرت وحشی و عریان را به اقتداری مقبول و مورد تفاهم تبدیل نماید (شجاعی زند، ۱۳۷۶: ۳۲). این امر موقعی حاصل می شود که شکل موجود سلطه سیاسی با ارزش ها و باورهای عمومی جامعه همسویی داشته باشد. در این صورت گروه وسیعی از افراد جامعه سلطه سیاسی موجود را می پذیرند و از آن اطاعت می کنند و حاکمان نیز از حمایت طیف وسیعی از جامعه برخوردار می شوند (نقیب زاده، ۱۳۸۴: ۱۵۴).

شاهان صفوی با امارت طولانی مدت بر ایران توانستند به میزان مشروعیت و مقبولیت بالایی از دست یابند اما امرای پس از این حکومت از این مشروعیت بهره ای نداشتند، این مسئله سبب بحران مشروعیت در میان دوره سقوط صفویان تا برآمدن حکومت قاجار گردید و اغلب امیران و مدعیان حکومت در این دوره از مشروعیت لازم برخوردار نبودند (آقازاده، ۱۳۹۶: ۱۷۲).

یکی از مهمترین عناصر مشروعیت بخش، مشروعیت برخاسته از حسب و نسب دودمانی است و ملک محمود سیستانی با آگاهی از بحران مشروعیت ایجاد شده در پی سقوط حکومت صفویه، تلاش کرد با ادعای انتساب به ساسانیان و کیانیان، حضور خود در عرصه قدرت سیاسی را مشروع جلوه بدهد و رضایت بخشی از جامعه ایران به ویژه نخبگان را جلب نماید.

این پژوهش بر آن است تا ادعای انتساب ملک محمود سیستانی به ساسانیان را بررسی کرده و اینکه این سخن در ادوار مختلف تا چه حد مورد پذیرش مورخان و اهل فن بوده را مورد تحقیق قرار دهد. کنکاش درباره چگونگی تعلق نام خاندانی کیانی به این دودمان و نیز روند پیدایی لقب «ملک» در ابتدای نام آنها نیز از دیگر اهداف این مقاله است.

پژوهش در منابع تاریخی اطلاعات مهمی را در خصوص نسب نامه حاکمان سیستان در دوره اسلامی ارائه می دهد. اما در این منابع به صورت دقیق و کامل به نقد شجره «ملک محمود سیستانی» پرداخته نشده است. در فصل یک کتاب ملوک سیستان اثر برات دهمرده مبحثی به نام «بحثی در باب اولین ملک سیستان» وجود دارد که شجره ملوک سیستان را مورد نقد قرار داده و انتساب آنها به همدیگر را مورد تردید قرار می دهد. از طرفی در این اثر چگونگی شکل گیری نام خاندانی نیز

مورد توجه قرار نمی‌گیرد (دهمرد، ۱۳۸۵: ۶۴ و ۶۵ و ۶۶). منصور صفت گل در مقاله خود تحت عنوان «آغاز و انجام ملک محمود سیستانی: روایت مرات واردات»، ضمن بررسی اقدامات ملک محمود از نگاه مورخان غیر افشاری، ادعای کسانی که نسب ملک محمود سیستانی را بدون ارائه مدرک زیر سوال می‌برند، مورد نقد قرار داده است، اما خود نیز اقدام به ارائه توضیحی در این باره نکرده است (صفت گل، ۱۳۸۲: ۲۹۶). «تیت» انگلیسی در اثر خود در اوایل قرن بیستم که تحت عنوان «سیستان» ترجمه شده است بدون هیچ تردیدی این شجره را می‌پذیرد (تیت، ۱۳۶۴: ۱۸۷ و ۱۸۹) به جز سادات و بازماندگان قبایل عرب موجود در ایران، کمتر خاندان ایرانی را می‌توان یافت که مانند سلسله کیانیان سیستان، خود را منتسب به شجره ای با قدمت بیش از هزار ساله نموده و این را به مدد منابع مختلف پشتیبانی نمایند. نوشته های پراکنده محققان تن‌ها نکات عمومی در اختیار اهل فن قرار می‌دهد.

از آنجا که تاکنون پژوهش‌های جامع در زمینه نسب، عنوان و نام خاندانی ملک محمود سیستانی صورت نگرفته است، نوآوری پژوهش حاضر، بررسی سندیت نسب و القاب ملک محمود و نیز مشخص کردن تاریخ اطلاق عنوان «ملک» به این خاندان می‌باشد. با نگاه به این پژوهش می‌توان به حضور تفکر ایران باستان در میان توده‌ها و حکام جامعه ایران اسلامی پی برد.

### ۱- نام خاندانی کیانی و تاریخ پیدایی آن

موضوعی که در این میان باید مورد توجه قرار داد، نام خانوادگی «کیانی» است که ملک محمود در این دوره به آن خوانده می‌شد (تاجدار نافرجام، ۱۳۹۳: ۱۹). سیستانیان گرچه به ارتباط خونی حاکمان خود و کیانیان باستان اعتقاد داشتند اما شروع اختصاص این لقب به عنوان پسوند رایج، از دوره صفویه شکل می‌گیرد. بدیع الزمان میرزا حاکم صفوی سیستان که به شعرا اهمیت می‌داد و دربار او محل حشر و نشر شاعران گشته بود، احتمالاً اولین کسی است که اجداد ملک محمود را به صورت رسمی تحت عنوان کیانی یاد می‌کند. وی به ملک محمد و ملک محمودی برادران ملک شاه حسین یعنی نوه حاکم قبلی و پسرعموی حاکم بعدی سیستان (جد ملک محمود) که نویسنده

احیاءالملوک است لقب «کیانی» داد که در این بین تخلص ملک محمودی جذبی و تخلص ملک محمد «کیانی» شد (سیستانی، ۱۳۸۹: ۱۶۵). اما این اندیشه در دوره صفویه به سرعت رایج گشت به طوری که ولی قلی خان شاملو، مؤلف قصص الخاقانی، در سروده ای که صحنه یک نبرد را توصیف کرده است، از ملک نصرت حاکم سیستان، به عنوان «کیانی نسب» یاد می کند:

«در آن روز فرمانده نیمروز  
که مثلش نیامد به زابل هنوز  
کیانی نسب، خان دارا سیر  
خداوند شمشیر فتح و ظفر»  
(شاملو، ۱۳۷۱، ج ۱: ۴۷۳)

در پایان عصر صفوی و شروع تکاپوهای ملک محمود می توان انتساب او به کیانیان را در متون تاریخی این دوره ملاحظه کرد (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۸ و مروی ۱۳۶۴ ج ۱: ۴۶).

## ۲- عنوان «ملک» و فرایند پیدایی آن

یکی دیگر از شاخصه های نام ملک محمود کیانی، همان پیشوند «ملک» است که وی را به «ملک محمود سیستانی» شهرت داده است. این عنوان هم مانند شجره و نام خاندانی آنان فرایندی چند صد ساله را طی کرده است.

مؤلف احیاءالملوک مدعی شده که سلطان سنجر اولین بار عنوان «ملک» را به تاج الدین ابوالفضل نصر، حاکم وقت سیستان داد (سیستانی، ۱۳۸۹: ۷۵). اما باید گفت که این عنوان سال ها قبل از سلطان سنجر برای نامیدن حاکم سیستان مورد توجه بوده و حدود هشتصد سال قبل از حضور ملک محمود در سیستان به کار می رفته است.

یعنی اولین باری که از حاکم سیستان عنوان «ملک نیمروز» یاد می شود، در قصیده میمیه رودکی است که در وصف ابوجعفر احمد پدر خلف (۳۵۲ ق. ۹۶۳ م.) سروده است.

«آن ملک نیمروز و خسرو پیروز  
دولت او یوز و دشمن آهوء نالان»  
(تاریخ، ۱۳۸۹: ۳۷۶).

نام خلف بن ابوجعفر احمد در شجره های فوق موجود است.

جبلی شاعر ایرانی قرن ششم/دوازدهم و از مدآحان حاکم سیستان، از عنوان «ملک» برای اشاره به تاج الدین ابوالفضل نصر، حاکم سیستان استفاده می کند:

«ملک نیمروز تاج الدین                      آن فلک همّت ملک مخبر»  
(جبلی، ۱۳۷۸: ۱۳۵).

«ملک بوالفضل نصر بن خلف فرزانه تاج الدین                      که بر باید همی تاج از سر شاهان شیر اوژن»  
(جبلی، ۱۳۷۸: ۴۴۸).

بنابر این گرچه بسیاری از مورخین و شعرا از حاکم معاصر خود در سیستان قرن ششم قمری به عنوان «ملک نیمروز» یاد می کنند. اما مورخ یا مورخین «تاریخ سیستان» از آنها تحت عنوان «امیر» نام می برند. و به نوعی در استفاده از این عنوان مقاومت می کنند. تاریخ سیستان اولین بار این لفظ را برای «ملک معظم تاج الحق والدین بن محمد» هنگام فوت وی ۶۱۰ ق. ۱۲۱۳ م. به کار می برد (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۴۴۸) و دیگر این لقب برای این شاخه از ملوک سیستان تکرار نمی کند. اما برای امرای شاخه بعدی که از ۶۳۳ ق. ۱۲۳۶ م. به حکومت می رسند تقریباً در صفحات مختلف از پیشوند «ملک» استفاده می شود (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴).

ملک شاه حسین، دیگر مورخ تاریخ محلی سیستان، که در کتاب احیاءالملوک، سیر تحولات سیستان را بعد از کتاب تاریخ سیستان دنبال می کند، از حکام این منطقه که نسبشان را به خاندان صفاری می رساند، تحت عنوان «ملک» یاد می کند (سیستانی، ۱۳۸۹: ۳۵۳).

با گذشت زمان براین عنوان اصرار بیشتری می شود، به طوری که سراینده شجره الموک، از شاعران دربار کیانیان سیستان در قرن نوزده میلادی این لقب را برای یعقوب بن لیث به کار می برد (صبوری، ۱۳۸۶: ۵۸).

### ۳- باستان‌گرایی در سیستان، پیشینه و نسب خاندانی ملک محمود

سیستان یکی از ایالات ایران است که تاریخ آن با اسطوره و عصر پهلوی شاهنامه گره خورده است. تاریخ سیستان بنای «سیستان» رابه گرشاسب جد رستم نسبت داده است (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۶۸). بود و باش زرتشت و نزول وحی بر وی را در این سرزمین دانسته اند (خارگات، ۱۳۹۶: ۵۲۵). رستم قهرمان شاهنامه و پهلوان ملی ایرانیان را نیز مربوط به این منطقه می‌دانند که او و خاندانش تحت حکومت شاهان کیانی ایران، بر سیستان حکم می‌راندند (فردوسی، ۱۳۷۶: ۱۷۵ و ۲۸۵). خاطره این قهرمان ملی چنان در حافظه سیستانیان باقی مانده بود که بسیاری از ویرانه‌های باستانی در قرن نوزده میلادی را به وی و خاندانش منتسب می‌دانستند (Bellew, 1873: 134).

سیستان پس از اسلام مانند دیگر ایالت‌های ایران به جرگه سرزمین‌های اسلامی پیوست (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۷). اما همواره محل بروز ناآرامی‌ها علیه حکومت مرکزی خلفای اسلامی بود (اشپولر، ۱۳۷۷: ۸۸).

نمونه آن حمزه آذرک، یکی از افراد معترض و معاصر هارون الرشید عباسی است که نسب او را به زوطهماسب شخصیت اسطوره‌ای ایران باستان پیوند می‌دهند (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۰۶). یعقوب لیث سر دودمان صفاریان از این منطقه برخاست (مسعودی، ۱۳۸۲: ۵۹۹). و نسب او نیز به پادشاهان کیانی رسانده شده است (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۵۱).

امرای بعدی سیستان خود را وابسته به این خاندان می‌دانستند به طوری که تا چند سده بعد از یعقوب لیث این امرا با وابستگی به خاندان صفاری شناخته می‌شدند (باسورث، ۱۳۷۱: ۱۶۲ و ۱۶۳).

نسب یعقوب لیث نیز توسط [مؤلف] تاریخ سیستان اینگونه به کیانیان می‌رسد:

«یعقوب بن الیث بن المعدل بن حاتم [بن] ماهان بن کیخسرو ابن اردشیر بن قباد بن خسرو و پرویز بن هرمزد بن خسروان بن انوشروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام جور بن بردحور بن شاپور بن شاپور ذی‌الکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز البطل بن شاپور بن اردشیر بن بابک بن ساسان بن بابک بن ساسان بن بهمن‌الملک بن اسفندیار الشدید بن یتساف‌الملک بن لهراسب- عم کیخسرو بن سیاوش- بن لهراسب بن آهوجنک بن کیقباد بن کی فشین بن کی ابیکه بن کی منوش بن نوذر بن منوش بن منوش‌رود بن منوش‌چهر بن نسروسنج بن ایرج بن

افریدون بن ابیتیان بن جمشد الملک بن بحو جهان بن ایبجهر بن اوشهنج بن فرواک سیامک بن موسی ابن کیومرث (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۵۲).

ساسانیان نیز بر اساس مدارک موجود نسب خود را به کیانیان باستان می‌رسانند که ریشه در اعتقاد دینی ایرانیان داشت که می‌باید شاهان حکومتگر ایرانی رابطه‌ای با شاهان کیانی داشته باشند (کریستین سن، ۱۳۸۷: ۲۱۲). بنابراین ادعای انتساب ساسانیان به کیانیان باستان خاص خاندان حکومتگر سیستان نبود.

گرچه در تاریخ سیستان درباره نحوه ورود اجداد یعقوب به سیستان مطلبی نیامده است اما مؤلف احیاءالملوک حدود ۸۰۰ سال پس از تولد یعقوب ضمن تاکید بر نسب ساسانی وی داستان این حضور را بدون ذکر مأخذ اینگونه آورده است که:

اردشیر بن قباد بن خسرو پرویز در دوره پادشاهی یزدگرد از مداین خارج شده و در حوالی دزفول اقامت گزید. و هنگام تسلط اعراب بر ایران نزد یکی از اکابر دزفول که اجدادش در دوره انوشیروان «تربیت یافته بودند» مخفی شد. مدتی بعد کیخسرو بن اردشیر از دزفول به فارس رفته و سپس در بم اقامت کرد. اما سرانجام سلیمان بن هامون [ماهان] بن کیخسرو از بم وارد سیستان می‌شود (سیستانی، ۱۳۸۹: ۵۵) (در این شجره هامون [ماهان] جد یعقوب است).

اما سوال دیگر این است که آیا یعقوب لیث هم مدعی انتسابش به خاندان ساسانی و کیانیان بود؟ در منابع تاریخی سخنی از ادعای مستقیم یعقوب به ساسانیان و یا کیانیان نیامده، اما در درگیری میان خلیفه و یعقوب، المتوکل اصفهانی شاعر مشهور قرن سوم که از ندمای متوکل عباسی بود، اشعاری را از قول یعقوب لیث به خلیفه بغداد نوشت که در آن یعقوب از نسل بزرگان عجم خوانده می‌شود.

«أَنَا ابْنُ الْأَكَارِمِ مِنْ نَسْلِ جَمٍّ      وَ حَائِزِ ارْثِ مَلُوكِ الْعَجَمِ»

(صفا، ۱۳۸۹: ۱۴۸)

ملک محمود سیستانی که مقارن با آخرین سال های حکومت شاه سلطان حسین صفوی بر «تون» و «طبس» حکم می راند، همزمان با تسلط محمود قلجایی افغان موفق شد بر مشهد دست یابد (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۸) و با ادعای انتساب به دودمان کیانیان باستان، تاج بر سر کرده و سکه به نام زده و اعلام پادشاهی بر ایران کرد (مروی، ۱۳۶۴ ج ۱: ۴۶).

یکی از مهمترین مباحثی که در زمان ملک محمود و بعدها توسط مورخین درباره وی مطرح گردید، بحث صحت و سقم ادعای انتساب وی و خاندانش به صفاریان و از آن طریق به کیانیان اسطوره ای یا باستانی ایران است. برخی از مورخین هم عصر ملک محمود نیز این ادعا را تنها به خود ملک محمود ارجاع می دهند و می آورند که «ملک محمودخان نسب خود را منتهی به کیخسرو بن سیاوش می گردانید و خود را از زمره اولاد کیان دانسته دعوی مُلک نمود» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۸۶). چنانکه نظیر این عبارت در منبعی دیگر هم تکرار می شود: «نسب بسلاطین صفاریه می پیوندد» (لاهیجی، ۱۸۳۱: ۱۶۲) اما بوده اند مورخینی که در عصر خود ملک محمود، وی را یادگار شاهان کیانی قلمداد کرده اند (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۸).

ملک محمود در مکاتبات خود سخت به این انتساب تأکید داشت، به طوری که در ابتدای کار و وقتی به درخواست اهل مشهد به فرماندهی شخصی بنام باباقدرتی قرار بود امور آن بلاد را در دست بگیرد، در نامه به وی کاملاً به این موضوع اشاره دارد: «هفت اقلیم و تمامی ربع مسکون روی زمین را بر سر اعتبار و سر بزرگی اجداد اینجانب که کنایت از کیقباد و کیخسرو و جمشید است گذاشته ...» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۳۲)

در این جا سوال پیش می آید که ملک محمود بر اساس چه سند و مدرکی بر چنین انتسابی تأکید داشته و آن را یکی از مهمترین دلایل مشروعیتش برای تسلط بر مشهد و بعد کل ایران می داند؟ باید گفت جدا از بحث صحت وجود سلسله کیانی، شجره نامه ای که ملک محمود را به کیانیان اساطیری متصل می کرد خلق الساعه نبود. این شجره نامه در کتب متعدد تاریخی از دوره صفوی به ماقبل آن وجود داشته و طی قرن ها در سیستان و خارج از آن پخته شده بود و ملک محمود یقین داشت که از اولاد کیانیان است و این مطلبی بود که حتی نادرشاه افشار نیز بعدها در دوره سلطنتش آن را پذیرفت. (مروی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۲۰۵)



نزدیکترین شجره نامه به عصر ملک محمود که نسب اجداد وی را به کیانیان باستان پیوند می داد در کتاب قصص الخاقانیآمده که در زمان ملک نصرت جد ملک محمود نگاشته شده است و نسب «ملک نصرت» اینگونه به کیانیان اساطیری پیوند داده می شود:

«ملک نصرت خان ابن ملک ابوالفتح ابن ملک جلال الدین خان ابن محمود خان والی نیمروز ابن ملک حیدر ابن ملک اسحاق ابن شاه ابوسعید ابن ملک نصیرالدین علی (امه بنت شاه شاهان والی نیمروز ابن ابوالفتح ابن شاه مسعود ابن شاه ابوالفتح ابن سابق الدین [مسعود بن] ابوالفتح المذکر [فی المتن] ابن ملک قطب الدین شاه محمود بن شاه علی ابن شاهزاد محمد ابن شاه علی ابن ملک نصرالدین علی [محمد] والی نیمروز ابن ملک ابوالفتح ابن مسعود ابن خلف ابن مهربان ابن جعفر ابن ابواللیث ابن خلف ابن لیث ابن ابی حفص عمرو ابن یعقوب ابن محمد ابن ابوالحسن ابن طاهر ابن ابوالفضل ابن نصر ابن خلف والی نیمروز ابن احمد ابن محمد ابن خلف ابن ابی جعفر والی نیمروز ابن لیث ابن فرقد ابن سلمان ابن ماهان بن کیخسرو ابن اردشیر ابن قباد بن خسرو پرویز ابن هرمز ابن انوشیروان عادل ابن قباد بن فیروز یزدجرد بن بهرام گور ابن شاپور ذوالاکتاف بن هرمز بن نرسی ابن بهرام ابن هرمز البطل ابن شاپور ابن اردشیر ابن شاپور ابن اردشیر بابک ابن ساسان ابن بهمن» (شاملو، ۱۳۷۱ ج ۱: ۲۸۹).

قبل از ولی قلی خان شاملو، مؤلف سیستانی احياءالملوک که خود از ملک زادگان سیستانی است، شجره نامه خود و حاکم سیستان یعنی ملک جلال الدین [پدربزرگ ملک نصرت جد ملک محمود کیانی] را با کمی تفاوت نسبت به شجره فوق در سال ۱۰۲۸ این گونه می آورد:

«ملک جلال الدین محمد بن ملک محمود بن شاه حیدر بن شاه ابواسحق بن شاه ابوسعید بن شاه نصیرالدین بن شاه محمود المشهور بشاه محمودالحاجی که برادر اعیانی ملک قطب الدین است و ملک قطب الدین بن شاه علی بن شاه مراد محمد بن شاه علی بن ملک نصیرالدین محمد بن ابوالفتح بن مسعود بن خلف بن شهریار بن ابی جعفر بن ابی لیث بن عمرو و آن برادر یعقوب لیث ملک الدنیاست.» (سیستانی، ۱۳۸۹: ۲۰).

کمتر از یک قرن قبل از احیاءالملوک، قاضی احمد غفاری در کتاب تاریخ جهان آرا ضمن پرداختن به تاریخ صفاریان، با برشمردن حکام سیستان که منتسب به این گروه هستند، تاریخ مختصر ملوک این سلسله را از ابتدای دوره تیموری تا ۹۵۱ ق. / ۱۵۴۴ م. بررسی کرده و در ادامه می آورد: «اما بعد از آن حکومت بملک قطب الدین معاصر امیر تیمور و ملک شاه محمود بن یحیی معاصر سلطان ابوسعید سلطان حسین میرزا آن مملکت متعلق بدیوان اعلی گردید، و ملک سلطان محمود آخرین ایشان بدرگاه گیتی پناه آمد و در شهر سنه احدی و خمسین و تسعمائه ۹۵۱ وفات یافت...» (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۸).

باید متذکر شد که غفاری نیز در این اثر نسب یعقوب را مانند دیگر تواریخ با اندکی تفاوت به ساسانیان می رساند: «یعقوب بن لیث بن شیبان بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر بن قباد بن خسرو پرویز پادشاه عجم» (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۵).

از دیگر سوی نسب ملک یحیی در شجره نامه قاضی احمد غفاری بر اساس مشاهدات «اسفزاری» به کیانیان پیوند دارد. وی در تاریخش می گوید: «سلسله نسب علی حبش که بکیخسرو می رسد بر این وجه دیده ام» و ادامه آن را به این شکل آورده است:

«ملک نظام الدین یحیی بن ملک علاءالدین علی بن ملک قطب الدین محمد بن شاه علی بن شاهزاده محمد بن شاه علی بن ملک نصیرالدین محمد بن ابوالفتح بن مسعود بن خلف بن مهربان بن جعفر بن ابی لیث بن خلف بن لیث بن ابی حفص عمرو یعقوب بن محمد بن ابوالحسن بن طاهر بن محمد بن ابوالفضل نصر بن خلف بن احمد بن محمد بن خلف بن ابی جعفر بن لیث بن فرقد بن سلیمان بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر بن قباد بن ...» (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۳۳۰ و ۳۳۱)

ادعای انتساب به کیانیان باستان از سوی ملوک سیستان در گذشته ای نه چندان دور از یادداشت اسفزاری یعنی در اوایل قرن سیزدهم/هفتم و در دوره ای که منهای سراج به سال ۶۱۳ ق. / ۱۲۱۶ م. از سیستان دیدار داشت، نیز وجود داشته است. به طوری که حاکمان سیستان اتصال خود به پادشاهان کیانی را به نوعی وارد ذهن منهای سراج کرده بودند و از این رو او می نویسد: «و زعم آن ملوک آن بود، که از آل کیکاوس اند» (منهای سراج، ۱۳۶۳: ۲۷۶). جالب است که حاکم سیستان در این وقت

شخصی به نام ملک بهرام شاه از نوادگان ابوالفضل (ابوالفتح) نصر است که در شجره نامه کتاب اسفزاری آمده است.

اما این کل ماجرا نیست و حدود سیصد سال قبل از ورود منهای سراج به سیستان در بخارا و دربار سامانیان نیز اعتقاد به «نسب ساسانی - کیانی داشتن» خاندان صفاری وجود داشت. رودکی شاعر قرن چهارم ضمن آنکه ابوجعفر احمد حاکم سیستان و عموزاده یعقوب را افتخار ایران می داند:

«شادی بوجعفر احمد بن محمد آن مه آزادگان و مفخر ایران»  
(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۳۷۳).

در ادامه وی را بازمانده ساسانیان نیز معرفی می کند:

«خلق همه از خاک و باد و آتش و بادند  
وین ملک از آفتاب گوهر ساسان»  
(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۳۷۴).

همانطور که دیدیم کیانیان سیستان نسب خود را به خاندان یعقوب لیث می رساندند و نسب یعقوب لیث نیز به کیانیان می رسید. از این مطالب نتیجه می شود که شجره ملک محمود که او را به کیانیان باستانی می رساند یک شجره یک شبه و چند ساله نبود بلکه این نسب در طول تاریخ نوشته، پخته و یا جعل شده بود.

از این رو شجره ای که نسب ملک محمود را به شاهان باستانی و تاریخی می رساند به شرح ذیل می باشد: ملک محمود بن ملک فتحعلی بن ملک نصرت بن ابوالفتح بن ملک جلال الدین بن ملک محمود بن شاه حیدر بن شاه ابواسحاق بن شاه ابوسعید بن شاه نصرت ابن شاه محمودالحاجی بن شاه علی بن شاهزاده محمد بن شاه نصرت بن ناصرالدین بن مبارزالدین بن مسعود بن مهربان بن بهاءالدین طاهر بن ناصر بن احمد بن ابوحفص بن خلف بن احمد بن محمد بن خلف بن ابی جعفر بن محمد بن علی بن لیث ..... کیخسرو (تیت، ۱۳۶۴: ۱۸۷ و ۱۸۹).

از مجموع منابع فوق نتیجه می شود که نسب ملک محمود تا شاهان ساسانی و کیانی در منابع مختلف حمایت و تکرار شده است و آنچه ملک محمود در این مورد ادعا می کرد تاریخچه ای

هزار ساله داشت. اما در نقد این دیدگاه باید گفت که در صحت نسب برخی از اجداد ملک محمود که در شجره های فوق آمده است تشکیک شده است.

از جمله این اشخاص می توان به ابوالفضل نصر ابن خلف اشاره داشت (شاملو، ۱۳۷۱ ج ۱: ۲۸۹) که خود نوه همان ابوالفضل نصر است که باسورث از او به عنوان سرشاخه ملوک نصری سیستان یاد کرده است (Bosworth, 1997: 683). این شخص به دنبال حمله محمود غزنوی به سیستان و شکست خلف بن احمد، در سال های ۴۲۱ ق. / ۱۰۳۰ م. و ۴۲۹ ق. / ۱۰۳۸ م. بر سیستان حکومت کرد (دهمرد، ۱۳۸۵: ۶۴) اما مؤلف تاریخ سیستان به هیچ روی او را به صفاریان منتسب نمی داند و حذف خلف بن ابوجعفر احمد از حکومت سیستان توسط محمود غزنوی و کشته شدن طاهر بن خلف بن ابوجعفر احمد به دستور پدر در زندان در چهارم جمادی الاول ۳۹۲ ق. / ۲۱ مارس ۱۰۰۲ م. را پایان دولت صفاری می داند: «و گذشتن آل عمرو و یعقوب اندر این روز بود که هنوز پس از آن هیچ کسی را از ایشان دولتی [نبوده است]» و این درحالی است که ابوالفضل نصر در این مدت در سیستان حضور داشته و حکومت می کرده است (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۴۰۵).

بنابراین بی جهت نبوده که هنگامی که منہاج سراج از سیستان دیدار داشت، ظاهراً زمزمه پیوستن اولاد ابوالفضل نصر بن خلف حاکمان وقت سیستان به امرا قبلی یعنی صفاریان، در بین آنها وجود داشته است که منہاج سراج از آن استقبال نکرده است. «و اوصافی که نسب ایشان از امراء ما تقدم در تاریخ بصحت معلوم نشد.» (منہاج سراج، ۱۳۶۳: ۲۷۵).

### نتیجه گیری

تاریخ سیستان پیش از اسلام با اسطوره و باستان گرایی پیوند عمیقی داشته و سیستانیان بعد از اسلام نیز بدنبال بازسازی فضای باستانی یا اسطوره ای ایران بودند. احتمالاً یعقوب لیث صفاری یا شجره نویسان پس از وی، با تکیه بر چنین فضایی توانستند نسب او را به ساسانیان و کیانیان اسطوره ای متصل کنند. انتساب رستم، قهرمان ملی ایرانیان به سیستان باعث تداوم تفکر پهلوانی در بین مردم این دیار گردیده است، به طوری که شاید بتوان بازسازی فضای ایران باستانی یا اسطوره ای در منطقه را عامل ایجاد دودمان «کیانی» در این منطقه دانست. پس از یعقوب لیث و بازماندگانش، در قرن

پنجم هجری قمری، شجره نامه هایی برای حاکمان سلسله های بعدی سیستان نوشته شد که آن ها را به صفاریان و از آن طریق به ساسانیان و کیانیان متصل می کرد. این شجره نامه ها گرچه با قوت کار شده اما صحت آنها مورد تردید قرار گرفته است. اما وجود این شجره نامه ها در منابع مورخین مختلف ایرانی در گذشته را باید موفقیتی بزرگ برای حاکمان «کیانی» سیستان در اشاعه این تفکر به خارج از مرزهای حکومتی، برای توجیه و مشروعیت بخشی به حاکمیت خود بر سیستان و حتی کل ایران دانست.

ریشه های اسطوره ای یا تاریخی حضور پادشاهان کیانی و قهرمانان شاهنامه در منطقه سیستان، باعث شد که ملک محمود سیستانی برای توجیه و مشروعیت بخشی به حکومت خود، ادعا کند نسب اش به کیانیان می رسد اما سایه پررنگ مشروعیت علوی صفویان در آن عصر مجالی برای تفکر باستان‌گرایانه ملک محمود نداد. با این اوصاف نباید ملک محمود سیستانی را در ابراز ادعای نسبش به کیانیان ملامت کرد چرا که منابع تاریخی موجود در دوره ملک محمود و قبل از وی تا قرن پنجم نسب او را تا کیانیان تایید کرده اند، هرچند تعداد اندکی از آنها نیز در این مساله تردید داشته اند اما در نقض آن نیز مطلبی ننوشته اند.

## منابع

۱. آقازاده، جعفر، حسینی، سجاد، ۱۳۹۶، منابع مشروعیت حکومت آقامحمدخان قاجار، جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۸، ش ۲، ۱۹۸-۱۷۱.
۲. اسفزاری، معین الدین محمد، ۱۳۳۸، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح و حواشی سیدمحمدکاظم امام، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران.
۳. اشپولر، برتولد، ۱۳۷۷، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، تهران، علمی و فرهنگی.

۴. باسورث، ادموند کلیفورد، ۱۳۷۱، سلسله های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۵. تاجدار نافرجم، ۱۳۹۳، تصحیح و تحقیق علیرضا جنتی سراب، مشهد، تسنیم دانش.
۶. تاریخ سیستان، ۱۳۸۱، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، دنیای کتاب.
۷. تیت، جی پی، ۱۳۶۴، سیستان تاریخ حدود و ثغور جغرافیائی - آثار باستانی و ذکر ساکنین آن، ترجمه سیداحمد موسوی، تهران، انتشارات اداره کل ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان.
۸. جبلّی، عبدالواسع، ۱۳۷۸، دیوان عبدالواسع جبلّی، به اهتمام و تصحیح و تعلیقات ذبیح الله صفا، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.
۹. حزین لاهیجی، محمدعلی، ۱۸۳۱، تاریخ احوال بتذکره مولانای شیخ محمدعلی حزین، لندن، بی نام.
۱۰. خارگات، رستم، ۱۳۹۶، راهنمای سفر به ایران، مکان ها و مناظر دیدنی، ترجمه حمیدرضا پور برات ابوزیدآبادی و سارا سادات مکیان، تهران، مهکامه.
۱۱. دهمرده، برات، ۱۳۸۵، ملوک نیمروز، زاهدان، تفتان.
۱۲. سیستانی، ملک شاه حسین، ۱۳۸۹، احیاءالملوک، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۳. شاملو، ولی قلی خان بن داود قلی، ۱۳۷۱، قصص الخاقانی، تصحیح و پاورقی سیدحسن سادات ناصری، ج ۱ و ۲، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۴. شجاعی زند، علیرضا، ۱۳۷۶، مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، تهران، تبیان.
۱۵. صبوری، ناصح و ظهیر، ۱۳۸۶، شجره الملوک، تحقیق تصحیح و توضیحات منصور صفت گل، تهران، میراث مکتوب.
۱۶. صفا، ذبیح الله، ۱۳۸۹، حماسه سرایی در ایران، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر.
۱۷. صفت گل، منصور، ۱۳۸۲، آغاز و انجام ملک محمود سیستانی: روایت مرات واردات، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۳۸ (۲)، ۲۹۳-۳۰۳.

۱۸. طهرانی محمدشفیع، ۱۳۸۳، مرآت واردات (تاریخ سقوط صفویان و پیامدهای آن و فرمانروایی ملک محمود سیستانی)، مقدمه تصحیح و تعلیقات منصور صفتگل، تهران، میراث مکتوب.
۱۹. غفاری، قاضی احمد، ۱۳۴۳، تاریخ جهان آرا، به همت مجتبی مینوی، تهران، حافظ.
۲۰. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۶، شاهنامه، دیباچه ژول مول، دوره هفت جلدی، تهران، امیرکبیر.
۲۱. کریستین سن، آرتور امانوئل، ۱۳۸۷، کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۲. مروی، ملامحمدکاظم، ۱۳۶۴، عالم آرای نادری، به تصحیح و با مقدمه و حواشی و فهرست های اعلام و لغات و اصطلاحات محمدامین ریاحی و مقدمه های میکلو خوماکلای خاورشناس روسی و ترجمه عنایت الله رضا، دوره سه جلدی، تهران، کتابفروشی زوار.
۲۳. مستوفی، محمد محسن، ۱۳۷۵، زبدالتواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۲۴. مسعودی، علی بن حسین، ۱۳۸۲، مروج الذهب، مترجم ابوالقاسم پاینده، دوره دو جلدی، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۵. منهاج سراج، ۱۳۶۳، طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام، بتصحیح و مقابله و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
۲۶. نقیب زاده، احمد، ۱۳۸۴، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی، تهران، سمت.